

عشق‌های فراموش شده

دختر ماه، پسر خورشید

بر اساس داستان سمک عیار

پری‌ناز قاسمی



دختر ماه، پسر خورشید برگرفته از کتاب سمک عیار است که در سده‌ی ششم هجری نوشته شده و به روایتی اولین داستان مکتوب فارسی است. این کتاب سه جلدی به دست فرامرز بن خداداد بن عبدالله کاتب ارجانی جمع‌آوری شده است. وی داستان‌ها را از زبان یک راوی به نام صدقه‌ی ابوالقاسم بیان کرده، داستان عیاری به نام سمک، مردی ریزجثه که چین و ماچین از حیل‌های رندانه‌ی او در عجبند. شاهزادگان عاشق، پادشاهان و وزیران مکار شخصیت‌های اصلی

سرشناسه: قاسمی، پری‌ناز، ۱۳۷۱ -

عنوان قرارداد: سمک عیار

عنوان و نام پدیدآور: دختر ماه، پسر خورشید / پری‌ناز قاسمی.

مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۴۰ص: ۱۲/۵ × ۱۸/۵س.م.

فروست: عشق‌های فراموش شده

شابک: دوره: ۸-۱۰-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۰۲-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتاب حاضر اقتباسی از کتاب "سمک عیار" اثر فرامرز بن

خداداد ارجانی است.

موضوع: ارجانی، فرامرز بن خداداد، قرن ۶ق. . . سمک عیار -- اقتباسها

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: ارجانی، فرامرز بن خداداد، قرن ۶ق. . . سمک عیار

رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ د۳ ۴۵۲۳ الف/ PIR۳۵۷

رده بندی دیوبنی: ۸۱۳/۶۳

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۶۸۶۱۵

عشق‌های فراموش شده / ۴

دختر ماه، پسر خورشید

نویسنده: پری‌ناز قاسمی

ویراستار: آمنه رستمی

حروف چینی و تصحیح: ناهید وثیقی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

گرافیک و صفحه‌آرایی: مریم عبدی

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۰۰۰ عدد

قیمت: ۱۰۵۰۰ تومان

شابک دوره: ۸-۱۰-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۰۲-۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۰۲-۳

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی

سندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵

www.hoopa.ir - info@hoopa.ir



پری ناز قاسمی

در سال ۱۳۷۱ متولد شد. او دانش آموخته‌ی رشته‌ی روزنامه‌نگاری است. ادبیات کودکان را با شرکت در جلسات قصه‌خوانی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان آغاز کرد و در سال ۱۳۹۱ عنوان داستان برگزیده‌ی سال را از طرف انجمن به دست آورد. لذت بردن از این دنیا را با دیگران در برگزاری جلسات داستان‌خوانی و نشست‌های ادبی «شنبه‌های خوب ما» سهیم شد و در سری کلاس‌های مرکز آفرینش‌های ادبی قلمستان دروازه‌ی دنیای جادویی قصه‌ها را برای بچه‌های کوچک

این داستان هستند. کتاب سمک عیار از ابتدا تا انتها پر است از ماجرا، کشمکش، نیرنگ، برادری و مردانگی. بخشی از داستان روایت شهزاده‌ی حلب، خورشید، است که دل به شه‌دخت چین، مه‌پری، می‌بندد. این کتاب داستان عشق این دو به هم با کمی تغییرات در اصل داستان است. گرچه زنان جادوگر و باغ‌های مخفی در این داستان جولان می‌دهند، اما خبری از دیو و پری نیست و نویسنده با تکیه بر منطق دنیای حقیقی دست به باز آفرینش داستان زده است.



شاهزادگان دیارِ ناکجا

خورشیدشاه، شاهزاده‌ی دیار حلب، کمان به دست رو به سراپرده‌ی شاهنشاهی نگران و دودل ایستاده بود. گرازی خرخرکنان از لای درختان جنگل بیرون آمد و در صحرا پشت سر شاهزاده ایستاد. خورشید چشم از سراپرده برداشت و به اطراف نگاهی انداخت. میان جنگلی که در آن مشغول شکار گراز بود، صحرای بی‌آب و علفی پیدا کرده بود و میان صحرا، سراپرده‌ای شاهنشاهی دیده بود. پارچه‌های اطلسی و نخ‌های زرین سراپرده را نگاه کرد و ندید گراز پشت سرش به آرامی تغییر شکل داد و به زنی با موهای سیاه و

باز کرد و قلم دستشان داد. دختر ماه، پسر خورشید نخستین کتاب او برای نوجوانان است.

بالاپوشی سرخ‌رنگ تبدیل شد. زن، خیره به خورشید، چشم تنگ کرد. خورشید آب دهانش را سخت قورت داد. احساس تشنگی می‌کرد و از لای چادر نسیم خنکی می‌وزید. نوک کمان را جلو برد و لبه‌ی چادر را کنار زد. زن پشت سر خورشید لبخند کم‌رنگی زد. خورشید داخل رفت.

درون چادر، روی تختی سلطنتی، شاه‌دختی خوابیده بود. لباسی از حریر و ابریشم به تن داشت و موهای بلوطی‌رنگش زیر نور آفتابی که از بالای چادر می‌تابید، می‌درخشید. خورشید خیره به دختر از حرکت باز ماند. کمان به آرامی از بین انگشتانش سر خورد و کف چادر افتاد. دختر و خورشید هر دو از جا

پریدند. دختر آهسته نشست. با ترس و لرز به خورشید خیره شد و خودش را جمع کرد. خورشید یک دست را کمی بالا آورد تا نشان دهد قصد آسیب رساندن به او را ندارد. بار دیگر آب دهانش را قورت داد. آهسته گفت: «من تشنه‌ام.»

صدایش خش‌دار و کلفت شده بود. گلو صاف کرد. دختر طره‌مویی که نیمی از صورتش را پوشانده بود کنار زد. جامی برداشت و از تنگ کنار تخت شربتی پر کرد. خورشید قدمی جلو آمد و جلوی تخت زانو زد. قطرات سرخ شربت از روی انگشتان دختر سر می‌خورد و کف چادر می‌ریخت. خورشید جام را آهسته گرفت و کمی از آن نوشید. دختر در نظرش تیره و



پیمان برادری

سمک به پشتی اندرونی خانه‌اش تکیه داد.
یک زانو در شکم جمع کرد و نوک چپق چوب
گردویش را بین لب‌ها گذاشت. عیارها را که
در اتاق ایستاده یا نشسته بودند از نظر گذراند.
کسی حرف نمی‌زد. نگاهش سر خورد و روی
پسر جوانی ماند که جلوی سمک، دوزانو،
نشسته بود و ناراحت و آشفته او را خیره نگاه
می‌کرد.

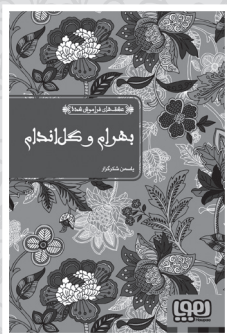
سمک گلو صاف کرد و سکوت را شکست: «بعد
چه اتفاقی افتاد؟»

- فرخ‌روز، برادرم و بقیه‌ی درباری‌ها من رو وسط
جنگل بیهوش پیدا کردند. به هوش که اومدم

تار شد. لحظه‌ای بعد چشم‌هایش چرخید و
بیهوش روی زمین افتاد.



• صفور آرذ و غلام بهونه گير



• بهرام و گل اندام



• روشنگ و سپهر داد



• انيسه خاتون و توپان خان

از مجموعه‌ی

عشق‌های فراموش شده

منتشر شده است:



• عامره و شرمز



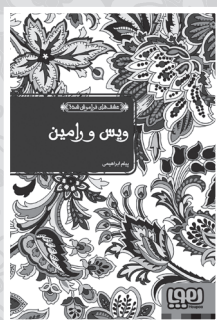
• زال و رودابه



• گل و نوروز



• رایعه و بکتاش



• ویس و رامین